

نگاه مجنون!

می‌توانند و می‌شناسند.
وقتی دعوت خدا «خیر» دیدن بسیار «تکوهیده‌ها و ناپسند‌های زندگی» و «شر» دیدن بسیار «ستوده‌ها و پسند‌هایی» است که نگاه سطحی نگر و رویه‌بین یافته است، چرا ما چشم‌هایمان را به دیگر گونه دیدن عادت ندهیم و چرا «شیرنگ»‌هایی را که کام را تلخ می‌کنند اما «شیرینی» فردها را به ارمغان می‌آورند «شهد» ندانیم.

راستی نگاه به حوادثی که در گستره آفرینش رخ می‌دهد و نخستین داوری‌ها درباره آن‌ها عاطفی و شتاب‌زده است، نباید تغییر یابد؟
نگاه به خودمان چگونه؟ نگاه به شغل و موقعیت و کلاس و معلمی و مدرسه و آموزش‌پرورش و تدریس چگونه؟
وقتی از همان زاویه به مسائل بنگریم که خدا و خویان خدا می‌نگرند، بی‌هیچ تردید داوری دیگری خواهیم داشت.

تغییر نگاه، آهنگ و حرکت، آهنگ قلب و حتی صدایمان را خواهد داد.
آهنگ صدایمان را تغییر خواهد داد.
همه معلمانی که خوب‌تر تدریس می‌کنند همان‌هایی هستند که پیش از تدریس، پیش از کلاس، پیش از گشودن کتاب و پیش از نگاه به دانش‌آموز، قبله‌نمای نگاهشان را درست تنظیم کرده‌اند.

آنان که قبله‌نمای نگاهشان را با حضرت دوست تنظیم کرده‌اند، کلاسشان همه نماز و عبادت و محراب و نیایش است و خوشا آنان که دائم در نمازند!
خداوند به ما چشمانی عطا کند که لیلی را از زاویه نگاه مجنون ببینیم

چنین باد
حق یارتان
محمدرضا سنگری

- وحشی بافقی، کلیات دیوان، به انضمام کشف الایات غزلیات، تنظیم و تحشیه: حسن مخابر، نامک، چاپ دوم، تهران، ۱۳۷۶.
- مولوی، مثنوی معنوی، تصحیح رینولد آلن نیکلسون، قفقوس، چاپ دوم، تهران، ۱۳۷۸.

به مجنون گفت روزی عیب‌جویی
که پیدا کن به از لیلی نکویی
که لیلی گرچه در چشم تو حوری است
به هر جزوی ز حُسن او قصوری است
ز حرف عیب‌جو مجنون برآشفت
در آن آشفتگی خندان شد و گفت
تو کی دانی که لیلی چون نکویی است
کزو چشمت همین بر زلف و رویی است (وحشی بافقی، ۱۳۷۶: ۳۸۱)

راستی چقدر چشم‌های لیل‌زده (شب‌کور) می‌توان یافت که از «لیلی» همین می‌بینند و به زلفی و رویی داوری می‌کنند و جز فتور و قصور نمی‌بینند.
جهان پر از چشم‌هایی است که کوتاه بین و اندک‌بین و کزببین، شکوه لیلایی را نمی‌بینند و بر هر چه مجنون است، طعن و عیب و تمسخر و شماتت روا می‌دارند.

کجایند چشم‌های شسته از غباری که آن سوی «واقعیت» را بکاوند و «حقیقت» را بیابند. چه شکوه‌مندند ذائقه‌هایی که «نان جوین» را معشوق می‌بینند و «سیران» ناسپاس را سعدی‌وار ندا می‌دهند که:

ای سیر تو را نان جوین خوش نماید
معشوق من است آنکه به نزدیک تو زشت است
ادیبان حکیم در گستره تاریخ شعر و نثر فارسی، همواره کوشیده‌اند تا بیاموزانند که خوب دیدن هنر چشم‌های بصیر است و نگاه ستودنی؛ نگاهی که از منظر ژرف‌بینی و «آن سونگری» داوری کند:

گفت لیلی را خلیفه کان تویی
کز تو مجنون شد پریشان و غوی؟
از دگر خویان تو افزون نیستی
گفت خامش! چون تو مجنون نیستی (مولوی، ۱۳۷۸: ۲۲)
چقدر جان و جهان و زمان، محتاج نگاه‌هایی از این جنس است و چه بزرگانند آنان که «تماشایی» از این دست را می‌دانند و